

دیوان حافظ

تصحیح و پیشگفتار:

حسین محراب‌الدین الهی قمش‌ای



نشر گویا

دیوان حافظ

تصحیح و پیشگفتار:
حسن محی الدین الهی قمشه‌ای

پایه نخست: ۱۳۹۸

تیراژ: ۱۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۰۴-۲۶-۸

چاپ: خانه فرهنگ و هنر گویا



نشر گویا

خیابان کریم خان زند، روبروی ایرانشهر، پلاک ۸۹

تلفن: ۸۸۳۱۳۴۳۱ - ۸۸۸۲۸۸۸۴

www.gooyabooks.com info@gooyapub.com

حق چاپ و انتشار کلیه مطالب محفوظ می‌باشد.
هرگونه اقتباس و استفاده از مطالب منوط به دریافت اجازه از ناشر می‌باشد.



gooya.publication
gooyabookstore

هزاران آفرین بر جان حافظ
همه غرقیم در احسان حافظ
ز هفتم آسمان غیب آمد
لسان الغیب اندر شأن حافظ

حاجی سبزواری

پیشگفتار

هزاران آفرین بر جان حافظ که نه تنها حافظ کلام وحی بود و می گفت:
ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ
و نه تنها حافظ و نگاهبان لطایف وحی و حکمت قرآنی رد و می خواند:
ز حافظان جهان کس چو بنده جمع نکرد
آن لطایف کز لب لعل تو من گفتم که گفت
و نه تنها حافظ الحان خوش و نغمات شیرین بود و در این میدان زهره خنجر را به غلامی گرفته
بود:

ز چنگ زهره شنیدم که صبحدم می گفت
غزل سرائی ناهید صرفه ای نبرد
غلام حافظ خوش لهجه جیس او اوزم
در آن مقام که حافظ برآورد آواز
و نه تنها حافظ راز و عارف وقت خویش بود و غریب و تنها در بیابان طلب به تولای دوست پیش
می رفت و به تعبیر مولانا:

عاشقی بوده است در ایام پیش
من اگر باده خورم ورنه چه کارم با کس
پاسبان عهد اندر عهد خویش
حافظ راز خود و عارف وقت خویشم

بلکه همچنین حافظ مجموعه لطایف ذوق و معرفت الهی و خازن گنج حکمت الاشراق و جامع سنتهای محبوب شعر و ادب ایران زمین و آینه تمام‌نمای احلام و آرمانهای بلند بشری در درون و بیرون این مرز و بوم است که مسیحا و کزوبیان عالم بالا را در آسمان و سیه‌چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی را در زمین به رقص و آواز برانگیخته است:

در آسمان نه عجب گریه گفته حافظ سرود زهره برقص آورد مسیحارا

صبدم از عرش می آمد سروشی عقل گفت قدسیان گویی که شعر حافظ از بر می کنند

و یک راز حبیبیت حافظ که از عارف تا عامی و از مست تا محتسب و از شرق تا غرب را در سلسله جلیپای سخن خریش اسیر کرده همین است که از رنگ تعلقات رهایی یافته و چون آینه صاف و بی‌رنگ، آمد هر کس نقش خویش در آن بیند و شرح احوال خود را به تفأل ازو باز جوید. آینه‌ای رنگ تو عکس کسی است تو ز همه رنگ جدا بوده‌ای

مولانا

گفتی که حافظ این همه رنگ و خیال است نقش غلط مخوان که همان لوح ساده‌ایم

غلام همت آنم که زیر چرخ کبر ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

حافظ

و به مصداق سخن آن عارف که فرمود «ای عزیز آینه، از من آن سازند تا صورت خود در آن بینند بلکه تا هر کس صورت خود در آن بیند»، حافظ نیز آینه‌ای است که در و جام جهان‌نمای خویش را به همت روشن‌رایی چنان صافی کرده است که عشاقِ نظر و بجمال شاهد یکتای هستی را در آن مشاهده کنند و دیگران هریک به قدر کمال خویش از آن جمال بهره‌نیرند و منتهای آمال خود را در آن بیابند:

حکمت و حماسه حکیم طوس را که در مقام انسان گفت:

تو را از دو گیتی برآورده‌اند به چندین میانجی پیورده‌اند

نخستین فطرت پسین شمار تویی خویشتن را به بازی مدار

در سخن حافظ بازمی‌یابیم که:

و آنچه خود داشت زیگانه تمنا می‌کرد
طلب از گمشدگان لب دریا می‌کرد

نبندد مرا دست چرخ بلند
من و گرز و میدان و افراسیاب

من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک
که ناز بر فلک و حکم بر ستاره کنم

و از سخن جواهر نشان نظامی که بحق و رشان وی گفته‌اند:

علمی به کمال خرج کردی
جانفش چو اعتدال نوروز

در حافظ نشانی به کمال می‌یابیم که گوهری مشابه رانه از گنج نظامی بلکه از خزانه آنکس که فرمود:
«...، هیچ چیز در عالم نیست مگر آنکه خزانه آن... است...» حجر، آیه ۲۱، برگزیده و

به طرازی دیگر بر تارک سخن نشانده است.

تا شوی بر داغ بلندان بلند

داغ بلندان طلب ای هوشمند

نظامی

که مرده‌ایم به داغ بلندانی

بروز واقعه تابوت ما ز سرو کنید

حافظ

و از رایحهٔ مشک عطار که گفت:

نافهٔ مشک هر زمانی صد هزار

کردی ای عطار بر عالم تثار

در دیوان حافظ مست می‌شویم که:

گر مُرید راه عشقی فکر بدنامی مکن
 شیخ صنعان خرقه رهن خانه خمار داشت
 وقت آن شیرین قلندر خوش که در اطوار سیر
 ذکر تسبیح ملک در حلقه زُتار داشت

*

آن یکی گفتا که تسبیحت کجاست
 کی شود کار تو بی تسبیح راست
 گفت تسبیحم بیفکندم ز دست
 تا توانم بر میان زُتار بست

عطار

رشته نشیبی اگر بگسست معذورم بدار
 دستم اندر ساعد ساقی سیمین ساق بود

حافظ

وزار مشکل شیخ محمود شبستری را که با اعجاب و حیرت گفت:

ندانم خال او عکس دل راست
 و یا دل عکس خال روی زیباست
 دل اندر روی او یا اوست در دل
 به من پوشیده شد این راز مشکل

در دیوان حافظ حل می کنیم که:

مردم دیده ز لطف رخ او در رخ او
 عکس خود دیدگان کرد که مشکین خالی است
 خال مشکین که بر آن عارض گندم گون است
 بستان آینه دانه که شد رهن آدم با اوست

و یا:

رخش خطی کشید اندر نکویی
 که از ما است بیرون خویرویی

شیخ محمود شبستری

هر که را با خط سبزت سر سودا باشد
 پای ازین دایره بیرون نماند باشد

و ژرفای اندیشه مولانا و عشق و مستی بی پایان او را در شط شراب و نور باده حافظ می یابیم و

همان خیال معشوق را که ساقی مولانا بود و گفت:

خیال دوست بیاورد نزد من جامی
 که گیر باده خاص وز خاص و عام مترس
 بگفتمش مه روزه است و روز گفت خموش
 که نشکند می جان روزه صیام مترس